

بسمه تعالی



نهضت آزادی ایران
تاسیس ۱۳۴۰

۱۹۲۵
۱۳۸۴/۲/۲۸

نکوداشت چهل و چهارمین سالگرد نهضت آزادی ایران

میثاق جاودان

همه چیز در یک بعدازظهر بهاری برای یک اتفاق تازه مهیا بود. اردیبهشت سال ۴۰ در خیابان هدایت، کوی درویش، هفت یار یکدل، از آن دسته آدم‌ها که به قول دکتر مصدق: «وقتی پای مصالح عموم به میان می‌آید از مصالح خصوصی صرفنظر می‌کنند» و به قول طالقانی، از آن دسته آدم‌ها که: «محیط آلوده و زبونشان نساخته و غیرت و احساس مسئولیت در آنها نمرده» بود، دستان یکدگر را به علامت تعهد بر یک آرمان مشترک فشردند.

مهندس بازرگان که آن روز در فضای تیره و تاریک از کودتا، با شوق از تولد فرزندی به نام «نهضت آزادی ایران» سخن می‌گفت و دست به دعا برداشته بود که «خدا عاقبتش را به خیر کند»، شاید هیچ گمان نداشت که ۴۴ سال بعد در غیبت آن هفت یار صمیمی، هنوز جمعی انبوه از یاران گرد این مشکات افروخته جمع شوند و با آن آرمان فراموش ناشدنی تجدید میثاق کنند.

و زلئیمان ظلم و لعنت‌ها بماند

نیکوان رفتند و سنت‌ها بماند

در خلائق می‌رود تا نفع صور

رگ رگست این آب شیرین و آب شور

گویی امروز نیز همان روز است، همان بعد از ظهر اردیبهشتی و همان ابهام و تیرگی در فضای سیاسی میهن. نوزاد «به خدا سپرده» آن روز چون آبگینه‌ای در کنار سنگ حوادث، هنوز زنده و اینک ۴۴ ساله است.

آن روزها نیز سخن از انتخابات بود. نهضت بر انتخاباتی پای می‌فشرد که از جنس انتخابات رسوای دولت اقبال و شریف امامی نبود. سخن از حکومت قانون، محور فساد سیاسی، اقتصادی و اداری بود؛ سخن از محدود کردن اقدامات فراقانونی شاه، سخن از جنبش سی‌ام تیر و اغتشاش دانشگاه در بهمن آن سال بود. نهضت تازه نفس، سخت در تلاش بود و اطلاعیه‌ها، به صورت یک جدال مکتوب جریان داشت. آن هفت یار صمیمی و گروه جوانانی که پاسخ مکنونات قلبی خود را در این حلقه یافته بودند. ظاهراً خوب می‌دانستند که چه می‌کنند. **مهندس بازرگان** پیشاپیش و در آستانه ورود به این مبارزه گفته بود:

«گود سیاست از تاریکترین و پرمشقت‌ترین میدان‌ها است. محل پیچیده‌ترین مسائل، دوز و کلک‌ها، نبرد با کهنه کارها، جای نعل وارونه‌ها، جاسوسی‌ها، اصطکاک شدید منافع، هجوم گرگ‌ها و هزاران دشواری‌ها و خطرها است.»

تلاش این جمع زودتر از آنی که تصور می‌شد، پاسخ خود را از رژیم کودتا به گونه‌ای صریح و بی‌پرده دریافت کرد.

سی‌ام مهر ۱۳۴۲ ساعت ۲:۳۰ بعدازظهر، پادگان عشرت آباد، میزبان متهمانی بود که به جرم اقدام بر علیه امنیت ملی کشور و بر هم زدن اساس مشروطه سلطنتی محاکمه می‌شدند.

«زندان» یار همیشگی و وفادار نهضت و نهضتی‌ها چه زود به آنان خوشامد می‌گفت. باری آن سال‌های پر تب و تاب سپری شد، حبس‌ها به انتها رسید. اما ظنین زمزمه‌ها و شوری که مبارزات آن روز همه گروه‌های سیاسی در جامعه افکنده بود، آرام آرام به یک طوفان بدل می‌شد. دریای خلق رفته رفته به موج می‌آمد، خروشان می‌شد و مردانی چون صدف از سینه بیرون می‌داد.

نهضت که می‌خواست اصلاحات را از مجرای محدودسازی شاه و تقویت پارلمان مردمی صورت دهد و خواهان دعای باران نرم و مستمری در بیابان شده بود، با علائمی از ظهور یک طوفان بزرگ روبرو شد. همه چیز حکایت از آن می‌کرد که یک انقلاب بزرگ اجتماعی پدیدار شده است. یک دگرگونی بزرگ که کوچکترین نتیجه آن رفتن مردی از کشور بود که در طول زندگی خود هیچ گاه حاضر نشد باجی به دموکراسی بدهد. بیماری که با چشمانی اشک بار پلکان هواپیما را به تانی و با حسرت بالا می‌رفت و هواپیمایی که باند فرودگاه را برای فرود هواپیمایی دیگر از پاریس خالی می‌کرد اکنون خانه از غیر خالی شده بود و مردان نهضت آماده قبول مسئولیتی بزرگ می‌شدند.

دولت موقت انقلاب از مجموعه یاران و دیگر همکاران و متخصصین دلسوز شکل می‌گرفت. روزهای نخستین در شور و غوغا و شعف ناشی از یک فتح بزرگ سپری می‌شد. باد موافق در بادبان بود و کشتی ملت مستانه در امواج خروشان غوطه می‌خورد...

اما ... ظاهراً طوفان آرام نداشت، کشتی به ساحل آرامش نمی‌رسید و فریاد، هنجره مردم عصیان زده را ترک نمی‌گفت، مشت‌های گره کرده هر روز به سویی نشانه می‌شد کسی به خانه باز نمی‌گشت تا دولت موقت انقلاب را با اداره امور تنها بگذارد. زمین بخیل استبداد زده به خست جوابی به بذر پاشیده داده بود و آدمیانی که سال‌ها گل‌شان در دست استبداد شکل گرفته بود اکنون بر هر چه نظم و قانون عصیان کرده بودند، برخی که در داروخانه عقلشان جز انتقام دواپی یافت نمی‌شد میاندار بودند. به زودی این تمایل جمعی، متولیان خاص خود را یافت و کسانی بر همه چیز مسلط شدند که بتوانند در پاسخ این گرایش عمومی را با اعدام‌ها و پاکسازی‌ها را سامان دهند. پیدا بود که جامعه عقل را به یک سو نهاده است و انقلاب با سماجت خاصی مایل است الگوی دیگر انقلاب‌ها را تبعیت کند...

دولت با وجود گروه‌ها و ملوک‌الطوایفی که هر یک پادشاه کوچکی در راس داشتند، کاری از پیش نبرد و ناچار کنار رفت. دولتی که نه ماه از هیچ کوششی برای نظام‌دهی و آرام بخشی جامعه فرو گذار نکرده بود با تاسف کنار رفت اما نتوانست سخنگوی خود را که قربانی تندروی مخالفان شده بود، با خود به خانه آورد. **امیرانتظام**، بیگناه اما محکم و استوار به زندانی طولانی و پرماجرا تن در داد.

نهضت آزادی ایران که پیشتر و در بدو تأسیس مرامنامه خود را براساس ترویج اصول اخلاقی و ارزشی، احراز شخصیت اجتماعی و آزادی، سامان داده بود و مبارزه خود را بر علیه «ترس»، «یاس»، «جهل» و «عقب‌ماندگی» پیش‌بینی می‌کرد. اکنون باید این مبارزه قانونی را بر علیه موارد دیگری چون «انتقام جویی»، «هرج و مرج»، «بی‌قانونی و خشونت اجتماعی» تسری می‌داد.

رفته رفته اختلافات بنیادین در خطوط فکری اندیشمندان انقلاب متمایزتر می‌شد. پرده‌ها کنار رفته بود و مشخص بود که برخی ایران را برای اسلام می‌خواستند. اسلامی که تنها با قرائت فقیهانه «ناب» شمرده می‌شد، گرایشی که نهایتاً می‌رفت تا اسلام را به شائبه یک خطر «جهانی» معرفی سازد. در این روزگاران نهضت کوشید که چراغ عقل را افروخته نگاه دارد و بر وفق اساسنامه سال ۵۷ نقش شاهد و واسط را ایفا کند. بیاینه‌های این سال‌ها خوشبختانه همه موجود و گواه صادق بر قصه پر غصه آن روزها است.

نطق‌های پیش از دستور نمایندگان نهضت در مجلس شورا، انتشار روزنامه میزان، دعوت از فرزندان مجاهد، و مکتبی بر پرهیز از خشونت، اطلاعیه‌های مکرر در پرهیز از جنگ خانماسوز و ادامه مضر آن پس از فتح خرمشهر، برگزاری اجتماعات در دفتر نهضت، سخنرانی‌ها و اطلاعیه‌ها همگی تبعات اجتناب‌ناپذیری را به دنبال داشت که نهضتی‌ها باید برای تحمل آن به خداوند توکل می‌کردند:

حمله به نطق‌های پیش از دستور و تکفیر و ناسزا در صحن و راهروی مجلس، توقیف روزنامه میزان، حمله به اجتماعات نهضت در شب‌های قدر، ۲۸ صفر، ۲۲ بهمن، و سایر مناسبت‌ها، آدم‌ربایی بهشت

زهره، دستگیری اعضا به دنبال نشریه «هشدار» در سال ۶۷ و تعطیلی دفتر نهضت، دستگیری اعضا به دنبال نامه معروف به «نود امضایی» در سال ۶۹ و دستگیری‌های گسترده در سال ۸۰، زندان‌ها، سلول‌های انفرادی، و فشار طاقت‌فرسای بازجویی‌ها

باری از آنجا که «در» همواره بر روی یک پاشنه نمی‌چرخد، عاقبت این همه تلاش برای نهادینه کردن مردم‌سالاری و حکومت قانون و زنده نگهداشتن یک صدای متین و بی‌تزلزل که همواره دعوت به مدنیت و منطق می‌کند، نهایتاً به تلاش‌های دیگر مبارزان ایران پیوست و دست مایه خوبی برای اندیشه جامعه مدنی شد. همان شعار که ریشه در کتاب‌هایی چون «احتیاج روز» داشت و عاقبت از حنجره خاتمی مکرر شد و میلیون‌ها انسان خسته از بی‌قانونی، خشونت و استبداد رای، با آن همراه و همصدا شدند.

به این ترتیب نهضت آزادی ایران، آن نوزاد سال ۴۰ که اکنون سال‌های کمال و پختگی را طی می‌کرد خطوط روشنتر و خواناتری را در آرمان نامه خویش می‌یافت:

مشی صحیح همانا نیل به توحید و گرایش به خرد و تعادل است. واسطه بودن میان دو قطب افراط و تفریط، پس از عبور از این همه تجربه، امروزه چه کسی از این نکته مهم در شک است که همواره جامعه، نیازمند گروهی است که با تکیه بر ایمان، تقوا، و دانش، آستین همت بالا زده و جامعه ملتهب و جوانی را که می‌بایست عقلانیت را در رفتار اجتماعی خود نهادینه نماید، مشفقانه به اعتدال توصیه کند. نیاز این جامعه در این ایام به مردان، زنان، احزاب و گروه‌هایی است که همواره چراغ عقل را در شب‌های بی‌ستاره مدهش روشن نگه دارند و نگذارند ابرهای تعصب و جهل کوکب هدایت را در محاق برد.

کسانی که در تلخ‌ترین ایام استبداد، در حالی که یاران و مبارزان «این مرغان سحر در شب‌های تار» هنوز در زندان‌های تنگ شب‌ها را به صبح می‌آورند، این «اختر به سحر شمرندگان» را یاد آرند و برای آزادی آنان، برای آزادی اندیشه، برای آزادی بیان و در یک کلمه برای آزادی «انسان» قیام کند. و به انسان‌های مایوس، غمزده و دل‌مرده دل دهند و در کالبدشان نفس امید دمند. که انبیا ما را به رحمت و اسعه او امید داده‌اند و پایان مجاهدت را روشن ترسیم کرده‌اند: این است مرام نهضتی که برای آزادی ایران به پا خواسته است.

نهضت آزادی ایران